

فهرست مطالب :

۱	شیخ فضل الله نوری
۱	ولادت
۱	تحصیلات
۱	شاگردان
۱	تألیفات
۲	گفتار بزرگان
۲	مقام علمی
۳	فعالیت
	دوران ۳
۴	وفات (شهادت)
۴	بازخوانی روایت اعدام شیخ فضل الله نوری
۸	آزمون حقوق بشر و کارنامه‌ی دولت در ایران
۲۹	منابع و پانویس‌ها

شیخ فضل الله نوری

ولادت :

شیخ فضل الله کجوری معروف به نوری فرزند ملا عباس نوری طبرسی به تاریخ ۲ ذیحجه ۱۲۵۸ هـ ق در کجور مازندران چشم به جهان گشود.

تحصیلات :

وی پس از طی تحصیلات مقدماتی در دوران کودکی و نوجوانی در آغاز جوانی به همراه میرزا حسین نوری دایی و پدر عیال خود به نجف اشرف مهاجرت کرد. و در حوزه درس اساتید

بزرگی به کسب علم پرداخت و مورد توجه استادان خود قرار گرفت و به مرتبه بلند فقاقت و

اجتهاد نایل آمد. شیخ فضل الله بر علوم حوزه های دینی احاطه کامل پیدا کرد و چنان در

مایه فضل و دانش شهرت یافت که علاوه بر دوستان، مخالفین وی نیز مرتبه علمی او را تأیید می نمودند.

اساتید :

شیخ فضل الله از محضر علمای بزرگی چون : میرزای شیرازی کسب علم نموده است.

شاگردان :

شخصیت هایی همچون مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حایری مؤسس حوزه علمیه قم از محضر پر فیض او کسب علم نموده اند و به مراتب عالی علمی رسیده اند.

تالیفات :

شیخ نوری علاوه بر تدریس و ارشاد و رسیدگی به امور مردم در کار تألیف رسایل فقهی و اصولی

و فلسفی و سیاسی و همچنین تصحیح کتابهای معروف و معتبر علمای گذشته اهتمامی تمام داشت آنچه از او باقی مانده است به شرح زیر می باشد:

- ۱- صحیفه قائمیه.
- ۲- رساله اصولی.
- ۳- رساله سوال و جواب.
- ۴- رساله عملیه حاوی ۶۰ پرسش از میرزای شیرازی.
- ۵- رساله تحریم سفر حاجیان به مکه از طریق جبل.
- ۶- تذکره الغافل و ارشاد الجاهل در رد سیاست مشروطه.
- ۷- شرح مقاصد.
- ۸- تحریم مشروطیت حاوی موافقت اولیه و مخالفت ثانویه با دلایل شرعی.

گفتار بزرگان :

دیدگاه امام خمینی (ره) در مورد مشروطیت : مرحوم شیخ فضل الله ایستاد که مشروطه باید مشروعه باشد، باید قوانین موافق اسلام باشد. در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارجی ها، که یک همچو ق

دردتی را در روحانیت دیدند، یک دادگاه درست کردند در ایران و یک نفر منحرف روحانی نما را آوردند که شیخ فضل الله مجاهد و مجتهد دارای مقامات عالیه را محاکمه کرده و در میدان توپخانه در حضور جمعیت به دار کشیدند. و پای آن هم کف زدند و این نقشه ای بود برای اینکه اسلام را منعزل کنند و کردند و از آن به بعد دیگر نتوانست مشروطه یک مشروطه ای باشد که علمای نجف می خواستند. حتی قضیه مرحوم آقا شیخ فضل الله را در نجف هم یک جور بدی منعکس کردند که آنجا هم صدایی از آن در نیامد. این جوی که ساختند در ایران و در سایر جاها، این جو، اسباب این شد که آقا شیخ فضل الله را با دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند و بعد به دار کشیدند و شکست دادند اسلام را ...

علامه امینی درباره شیخ فضل الله چنین می گوید : شخصیت مورد بحث ما از پیشوایان مسلمین و پرچمداران دانش و دین و بزرگ ترین عالم تهران بود فضل و ادب از گفتار و بیانش می ریخت. خواهر زاده و داماد علامه نوری بود.

پیرم خان ارمنی که طومار زندگی شیخ را درهم پیچیده و او را به دار کشید، در یاد داشت های خود آورده است: شیخ نوری روحانی عالیقدری بود و گفته او برای توده خلق به منزله وحی

محسوب می‌شد شیخ فضل الله تا آن زمان که در عراق بود در کنار بهره گیری از دانشمندان بزرگ حوزه دینی نجف و سامرا، دارای مجلس درس قابل توجهی بود.

مقام علمی :

شیخ پس از فرا گرفتن علوم حوزوی و پس از نیل به مرتبه اجتهاد و تألیف چند رساله فقهی و اصولی از تقریرات درسهای استادان بر جسته خود و اخذ اجازه نقل روایت به اشاره میرزای شیرازی برای ارشاد مردم و هدایت ایشان به سال ۱۳۰۰ هـ ق به تهران آمد و پس از در گذشت میرزا حسن آشتیانی مجتهد طراز اول تهران شد.

فعالیت :

فعالیت های شیخ فضل الله نوری علیه سلطه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی بیگانگان پس از ورود به ایران آغاز گردید و در نهضت تنباکو شکل مخصوص به خود گرفت وی در این جنبش ضد انگلیسی فعالانه شرکت کرد و همراه میرزا حسن آشتیانی در محور این حرکت قرار گرفت که در نهایت به پیروزی مذهبیهون انجامید. همچنین وی یکی از افرادی بود که با جنبش مشروطیت به مخالفت بر خاست زیرا وی می‌دانست که بانی چنین حرکتی روشنفکران غرب گرا هستند که اهداف خود را پنهان کرده اند. او پیوسته طرفدار مشروطه مشروع و حکومت بر اساس آیات الهی و قوانین قرآنی بود. از جمله فعالیت های علنی او تحصن سه ماهه در حضرت عبد العظیم و مدرسه مروی بود.

دوران :

سرانجام مشروطه خواهان پس از فتح تهران توسط سردار اسعد و سپهبد تنکابنی با هم یاری دو دولت روس و انگلیس شیخ را بزرگ ترین مانع مقاصد شوم خود می دانستند. شیخ در زمانی که محمد علی شاه و امام جمعه و امیر بهادر به سفارت روسیه پناهنده شده بودند تا تحت پرچم بیگانه مدتی دیگر به حیات ننگین خود ادامه دهند. همچنان استوار و نستوه منتظر تقدیر الهی بود و در خواست دیپلمات های روسی و عثمانی را جهت پناهنده شدن به سفارت خانه های بیگانگان بدون جواب گذاشت.

سفارت روسیه با مایوس شدن از پناهندگی شیخ برای سوء استفاده از موقعیت آن شهید راضی شد حداقل پرچم روسیه را بر بام خانه اش بر افرازد و او در برابر این پیشنهاد فرمود که : اسلام هرگز زیر بیرق کفر نخواهد رفت.

زمان انتقام از مشروعه خواهان فرا رسیده بود و به قول یکی از نویسندگان فتح تهران بی قربانی برای مهاجمان صفایی نداشت! به این ترتیب عده ای از افراد مسلح طبق دستور پیرم خان به فرماندهی یوسف خان ارمنی در شامگاه ۱۱ رجب سال ۱۳۲۷ هـ.ق به اقامتگاه آن مجتهد بزرگ یورش برده و شیخ را با وقاحت تمام از خانه خارج و پس از یک محاکمه ساختگی به دادستانی شیخ ابراهیم زنجانی فراماسون ضد اسلام محکوم به حکم از قبل تعیین شده اعدام نمودند.

وفات (شهادت) :

حکم اعدام آن پاسدار شریعت نبوی در عصر روز ۱۳ رجب سال ۱۳۲۷ هـ.ق مطابق با ولادت با سعادت و مبارک امیر مومنان حضرت علی (علیه السلام) در میدان توپخانه تهران به مرحله اجرا در آمد.

گویند قبل از اینکه ریسمان به گردن وی اندازند یکی از رجال وقت با عجله برای او پیغامی آورد که شما این مشروطیت را امضا کنید و خود را از کشته شدن رها سازید، گفت: «من در خواب رسول خدا را دیدم که فرمود: فردا میهمان منی، و من چنین امضایی را نخواهم کرد» و بعد رو به قبله کرد و شهادتین خود را گفته و با لبخندی غم آلود بی آنکه کوچک ترین ترس و هراسی از او مشهود باشد رو به دژخیمان کرد و گفت: کار خود را بکنید یوسف خان ارمنی طناب دار را بر گردن شیخ انداخت. اندکی بعد چهار پایه را از زیر پایش کشیدند دیگر هیچ کس از آقا کمترین حرکتی ندید. گویی که اصلاً هیچ وقت زنده نبوده است.

جنازه شیخ را پس از بی احترامی فراوان به اصرار منسوبین او تحویل خانواده شهید دادند. جسد آن فقید سعید به طور موقت در یکی از اتاق های منزلش دفن گردید تا اینکه ۱۸ ماه بعد به علت پیش آمدن شرایط نوین سیاسی جنازه ایشان از تهران به قم منتقل و در صحن مطهر حضرت معصومه (علیها السلام) به خاک سپرده شد.

بازخوانی روایت اعدام شیخ فضل الله نوری

حدیث آن شیخ که بر دار شد...

ناصر رحیم خانی



گذر از آیین حکمرانی خودکامه به نظم نوآیین مشروطه‌گی، همراه است با دگرگونی در موقعیت و نسبت میان «رعایا» و «سلطان».

از این پس نسبت «شهروندان» و «دولت ملی» را «قانون اساسی» تنظیم می‌کند. متمم قانون اساسی ایران مصوب ۱۲۸۶ شمسی در زمینه‌ی «حقوق مدنی» و «آزادی‌های شخصی»، مصونیت جان و مال و مسکن و شرف افراد مردم را به رسمیت شناخته بود. اصل نهم متمم قانون اساسی می‌گفت: «افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوای مملکت معین می‌نماید.»

اصل دهم متمم قانون اساسی مصونیت افراد مملکت در برابر قوای دولتی را تضمین می‌کرد و می‌گفت: «غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده هیچکس را نمی‌توان فوراً دستگیر نمود مگر به حکم رئیس محکمه عدلیه، بر طبق قانون و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا منتها در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام شود.»

پیشینه‌ی بیدادگری دربار شاه در پیگرد و نابودی آزادی‌خواهان، تدوین‌کنندگان قانون اساسی را بر آن داشت تا راه خودسری دولت در پیگرد و آزار سیاسیون، روزنامه‌نگاران و نویسندگان را ببندند.

متمم قانون اساسی در فصل «اقتدارات محاکمات» و در اصل هفتاد و دوم می‌گفت: «منازعات راجع به حقوق سیاسیة مربوط به محاکم عدلیه [دادگاه‌های دادگستری] است مگر در مواقعی که قانون استثنا می‌کند.»

اصل هفتاد و چهارم می‌گفت: «هیچ محکمه ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون.» در «علنی» یا «محرمانه» بودن محاکمات، اصل بر علنی بودن است مگر... اصل هفتاد و ششم می‌گفت: «انعقاد کلیه محاکمات علنی است مگر آنکه علنی بودن آن منحل نظم یا منافی عصمت باشد در این صورت لزوم اخفا را محکمه اعلان می‌نماید.»

در محاکمات سیاسی، توجه و تاکید ویژه‌ای شده است: نخست اینکه برابر اصل هفتاد و هفتم در ماده‌ی «تقصیرات سیاسی و مطبوعات» چنانچه محرمانه بودن محاکمه صلاح باشد «باید به اتفاق آراء جمیع اعضاء محکمه بشود.»

اصل هفتاد و هشتم می‌گفت: «احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه محتوی فصول قانونیه که بر طبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.»

و سرانجام اصل هفتاد و نهم می‌گفت که در مواد تقصیرات سیاسی و مطبوعات «هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.»

در قانون اساسی و متمم قانون اساسی - البته - مفاهیم نوین «حقوقی» و «سیاسی» با مفاهیم و ارزش‌های سنتی و قواعد «شرعی» و «فقهی» در هم آمیخت. اصل برابری افراد در برابر قانون به ابهام برگزار شد و به رسمیت شناخته نشد.

اصول «حقوق انسانیت» که در لایحه‌ی نمایندگان و نجمن زرتشتیان به اولین مجلس شورای ملی تقدیم شد، مبنای تدوین و تصویب اصول قانون اساسی قرار نگرفت. در آن لایحه به روشنی و با اصطلاحات دقیق از «مقامات انسانیت» و مساوات در «حقوق انسانیت» دفاع شده بود: «عمده و اصل مقصود ما این است که اگر انسانیم در حفظ حقوق در شماره‌ی ناس محسوب شویم. تعیین مقامات انسانیت امکان ندارد مگر به حفظ شرف انسانیت. و پاس شرف انسانیت نشود مگر به مساوات در حقوق انسانیت...»^(۱)

در گفت و گو از این لایحه، واکنش سنت‌گرایان، توسل به همان مبانی و روش‌های سنتی بود. حاج امام جمعه گفت: «این‌ها ۱۳۰۰ سال است با ما بوده‌اند و حقوقی داشته‌اند و با آنها رفتار شده است حالا ما حتی‌الامکان در صدد هستیم که حقوق آنها را زیاد و محکم نماییم. نمی‌دانیم محرکین این‌ها کیانند که این قسم اصرار می‌کنند؟»

پذیرفته نشدن اصل مساوات بر پایه‌ی «حقوق انسانیت» و برعکس بازتاب مفاهیم و معیارهای «شرعی» و «فقهی» در قانون اساسی و به ویژه در «حقوق مدنی» و «حقوق جزا»، سیستم حقوقی

و آیین دادرسی در دادگستری ایران را از آغاز گرفتار تناقضات و محدودیت‌های آزار دهنده کرد.

در همان طلوع مشروطیت، رسیدگی عدلیه به پرونده‌ی قاتلین فریدون زرتشتی و نیز آشوب‌گران میدان توپخانه این تناقضات و نارسایی‌ها را آشکار کرد.

درباره‌ی مجازات آشوب‌گران میدان توپخانه در حکم «محکمه‌ی جزا» از جمله چنین می‌خوانیم: «چون جماعتی «مفسد و اشرار» در مقام شورش و طغیان و مخالفت «اساس مقدس مشروطیت» بر آمده [...] مقرر شد در محکمه جزا به محکمه و استنطاق اشخاص مزبوره قیام و پس از ثبوت تقصیر به «قانون شرع انور» به مجازات آنها اقدام شود [...] جنابان مستطابان حجج الاسلام والمسلمین آقاسیدعبدالله مجتهد و میرزاسیدمحمد مجتهد [...] در باب مجازات آنها مرقوم فرموده‌اند که اولاً به ضرب و تعذیب زاجر موجعی [عذاب کردن بازدارنده‌ی دردناک] که موجب عبرت بر مفسد و جلوگیری از این قبیل مفسد و اعمال نامشروع بوده باشد در حق آنها علناً معمول شود و بعدالزجر تحت الحفظ و مغلولاً [در غل و زنجیر] به کلات برده شوند و مدت ده سال در آنجا محبوس باشند.»^(۲)

تناقض طنزآمیز در آن است که به گفته‌ی احمد کسروی این «حکم» شرعی به دربار و به ملایان و به دیگر بدخواهان مشروطه بسیار گران می‌افتاد.

کسروی می‌افزاید: «ولی در همان روز در حیاط عدلیه با بودن وزیر عدلیه و وزیر جنگ و نمایندگان انجمن‌ها و چند صدتن از تماشاچیان (حکم) بکار بسته شد بهر یک از آن چهار تن دو هزار شلاق زدند و سیس هر چهار را خسته و کوفته بروی گاری نشانده روانه کلات گردانیدند.»

محاکمه و مجازات کشندگان فریدون زرتشتی، پیچیده‌تر و پر تناقض‌تر است. چند هزار نفر از کوشندگان انجمن‌های تهران در عدلیه گرد می‌آیند و خواهان مجازات کشندگان او هستند تا عملاً «متساوی‌الحقوق» بودن اهالی ایران، مسلم و غیر مسلم در برابر قانون را به رسمیت بشناسانند. امری که نه روحانیون، نه نخبگان سیاسی و نه اعضای «محکمه»، گرایش و توان پذیرفتن آن را ندارند.

سرانجام روز سوم خرداد در حیاط عدلیه «به کسانی از کشندگان هزار و صد و به کسانی کمتر از هزار تازیانه زده تنهای همگی را بختند. سپس دو تن از ایشان را در تهران به زندان فرستاده هفت تن دیگر را با تن خسته روانه کلات کردند.»

جالب است که تبعید یا «تفی بلد» کشندگان فریدون زرتشتی به استناد آیه‌ی ۳۳ از سوره‌ی

«مأده»، درباره‌ی مفسد فی الارض انجام گرفت. البته مجازات «مسلم» و «غیر مسلم» یکسان نیست حتا اگر «جرم»، قتل «غیر مسلم» باشد و جالبتر این که باز به گفته‌ی کسروی «این کیفر کشندگان فریدون، به هواداران کیش شیعی بسیار برخورد و اینکه به کیفر کشته شدن یک زرتشتی به نه تن شیعی تازیانه زنند به آنان گران افتاد.»

با این همه مشروطیت ایران سرآغاز دگرگونی در نظام قضایی و دستگاه دادگستری ایران هم هست. در راه جدا کردن حوزه‌ی «قضاوت شرعی» از حوزه‌ی «قضاوت عرفی» کوشش‌ها شد، مجموعه‌های «حقوق مدنی» و «حقوق جزا» به تدریج تدوین و تصویب شد، و آیین دادرسی و نظام اداری دستگاه قضایی بهبود و تکامل یافت.

هم‌پای این دگرگونی‌ها اما تاریخ یک‌صدساله‌ی اخیر ایران با فراز و فرودهای سیاسی، برآمدهای توده‌ای، شورش‌ها، کودتاها، انقلاب و پیامدهای آن، شاهد نادیده انگاشتن قانون، پایمال شدن حقوق انسان‌ها و نقض خشن حقوق بشر بوده است.

آزمون حقوق بشر و کارنامه‌ی دولت در ایران:

دستگیری‌های سیاسی بدون مجوز قانونی، شکنجه و آزار زندانی، محرومیت فعالین سیاسی از حقوق مدنی و اجتماعی، اعدام‌های بدون محاکمه، محاکمات بدون رعایت موازین و مقررات حقوقی و قانونی، کشتارهای گروهی و گسترده مخالفین و زندانیان.

پرونده‌های سیاسی همه‌ی شخصیت‌ها، گروه‌ها و احزاب سیاسی در همه‌ی سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به دادرسی ارتش فرستاده می‌شد. محاکمه‌های سیاسی در دادگاه‌های ارتش به تمامی و از بنیاد به معنای پایمال کردن اصول قانون اساسی ایران بود.

از سوی دیگر در شورش‌های محلی، قیام‌ها و جنبش‌های منطقه‌ای، و در پیکارهای توده‌ای سیاسی و سازمان یافته نیز نمونه‌های نقض حقوق بشر کم نبوده است.

آیا نمی‌توان در متن فراز و فرودهای سیاسی - اما به دور از مهر و کین فرقه‌ای و گروهی - تاریخ سیاسی معاصر ایران را از منظر «حقوق بشر» بازخوانی کرد؟ آیا نمی‌توان بن و بنیاد فرهنگی مشترک «قدرت حاکم»، «توده‌های مردم» و صورت‌بندی‌های «صد» قدرت را باز شناخت و باز نمایاند؟

طرح اولیه‌ی این نوشته آن بود که از دفترهای بی‌شمار سرکوب و خشونت تاریخ، چند پرونده‌ی

نمونه‌وار بی‌قانونی، قانون‌شکنی و پایمال کردن حقوق بشر را از آغاز دوران مشروطیت تاکنون به کوتاهی و فشرده‌گی بازخوانی کند: محاکمات باغشاه و کشتن بی‌رحمانه‌ی **ملک‌المتکلمین** و **میرزا جهانگیرخان**، محاکمه و اعدام **شیخ‌فضل‌الله نوری**، محاکمه‌ی کشتندگان فریدون زرتشتی، اعدام مخالفین مشروطیت در قیام تبریز و خیزش گیلان، نگاهی به ترورهای «کمیت‌های مجازات»، جنبش جنگل و مجازات اعدام، اعدام‌های بدون محاکمه دوره‌ی **رضاشاه**، سرب‌نیست کردن زندانیان سیاسی، رویدادهای پس از شهریور بیست، ترورهای حزب توده، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و مجازات اعدام، کشتار تبریز پس از شکست فرقه به دست عشایر مسلح ذوالفقاری، کودتای ۲۸ مرداد، شکنجه و نابودی زندانیان سیاسی توده‌ای، شکنجه و اعدام دکتر فاطمی، حبس مصدق و ملیون، حبس فعالین مذهبی (بازرگان، طالقانی و...) و سرانجام کشتن **بیژن جزنی** و همراهان، انقلاب، سرکوب‌گری‌های جمهوری اسلامی و ...

اما تنها همین بازخوانی شرح محاکمه‌ی شیخ فضل‌الله نوری و دوباره‌خوانی پاره‌ای اسناد و کتاب‌های مشروطیت، نکته‌های تازه‌تری را باز نمایند و رشته‌ی داستان درازتر از آن شد که تصور می‌رفت.

نوشته‌ی حاضر بازخوانی شیوه‌های رسیدگی «محکمه‌ی انقلابی» به وضعیت متهمان و به ویژه گزارش «استنطاق»، «ورقه‌ی الزامیه»، «محاکمه» و دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری و طرح پرسشی است در ماهیت آن محکمه، شیوه‌ی رسیدگی و منبع یا مآخذ قانونی آن محکمه برای حکم اعدام شیخ. اشاره‌ای به محاکمه‌های هم‌زمان، دارکشیدن‌ها و غوغای انبوه جمعیت پای چوبه‌ی دار، تصویر روشن‌تری از اوضاع زمانه و شیوه‌های رسیدگی به دست می‌دهد.

«محققین و کسانی که به تاریخ نهضت‌های ملل و انقلابات امم آگاهند به خوبی می‌دانند که در انقلابات ملی همین که کسی جلب به محکمه‌ی انقلابی شد قبلاً محکوم به اعدام بوده و تشکیل محکمه جز صورت‌سازی چیز دیگری نیست. حاجی شیخ فضل‌الله هم از این قاعده‌ی عمومی مستثنی نبود.»^(۳)

شیخ فضل‌الله نوری از مجتهدین بزرگ دوران مشروطیت و در طراز سیدین مشروطه‌خواه، آقا **سیدمحمد طباطبائی** و آقا **سیدعبدالله بهبهانی**.

شماری او را «از حیث معلومات و تبحر در علوم دینی» و «قدرت استدلال در میان طبقه‌ی

خود»^(۴) از همگنانش برتر و گاه بی‌همتا می‌دانستند. شیخ فضل‌الله در آغاز با روحانیون مشروطه‌خواه همراه شد، آرام آرام از روند رویدادهای سیاسی و جایگاه نقش‌آفرینان ناخرسند شد، مفاهیم اندیشه‌ی سیاسی نوین برآمده از جنبش مشروطه‌خواهی هم‌چون «مساوات» و «حریت» را با اسلام و شرع ناسازگار دانست، در مقام «مجتهد اصولی» آگاه به موازین شرعی و باورمند به منزلت و مقام ویژه‌ی روحانیت شیعه هم‌چون جانشینان امام زمان، خواهان «نظارت علما» بر تدوین و تصویب قوانین شد و سرانجام بن و بنیاد «قانون‌گذاری»، «مجلس قانون‌گذار»، «مجلس شورای ملی» و «قانون اساسی» را «حرام» و «کفر» و «غیر شرعی» دانست.

در مجلس شورای ملی، گفت و گو پیرامون اصل «مساوات» و «برابری» همه‌ی ایرانیان است در برابر قانون. اما از دیدگاه «شرع» و قواعد «فقهی» چگونه می‌توان «مسلم» را با «غیر مسلم»، با زرتشتی، مسیحی و یهودی ایرانی در برابر قانون برابر دانست؟

کوشندگان و نمایندگان زرتشتیان ایرانی به پشتوانه‌ی حضور خود در جنبش مشروطه‌خواهی، برای به رسمیت شناساندن اصل برابری همه‌ی ایرانیان در برابر قانون بسیار کوشیدند. جامعه‌ی زرتشتیان ایران، چندین لایحه به مجلس شورای ملی تقدیم کرد. در چهارمین لایحه‌ی مفصل، آگاهی و توجه نویسندگان لایحه به پایه‌های اساسی نظریه‌ی حقوق بشر، جلوه‌ای روشن دارد. می‌نویسند: «عمده و اصل مقصود ما این است که اگر انسانیم در حفظ حقوق در شمار ناس [مردم] محسوب شویم. تعیین مقامات انسانیت امکان ندارد مگر به حفظ شرف انسانیت و پاس شرف انسانیت نشود مگر به مساوات در حقوق انسانیت.»^(۵)

هما رضوانی درباره‌ی گفت و گوها و کشمکش‌های نظری و سیاسی تندمجلس درباره‌ی اصل «مساوات» می‌نویسد: «مجلس در این اصل تحت فشار دو نیرو قرار داشت: یک نیروی قوی و آن مرحوم شیخ بود که با دلایل انکار ناپذیر، و با استناد به آیات قرآن و از جمله آیه‌ی شریفه‌ی «لن تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حادالله و رسوله»، با این اصل مخالفت می‌ورزیدند. نیروی دیگر اقلیت‌های مذهبی بودند و بیشتر از همه زردشتیها که سعی داشتند در تمام شئون با مسلمان‌ها برابر باشند.»^(۶)

دامنه‌ی اختلافات و صف‌بندی‌های درون مجلس البته بسیار گسترده‌تر از «نیروی قوی مرحوم شیخ» و «اقلیت‌های مذهبی» بود. در حقیقت «هنگام تدوین و تصویب قانون اساسی و بویژه متمم قانون اساسی، همه بدفهمی‌های چند سویه از مفاهیم سیاسی جدید هم از جانب روشنفکران و هم از جانب روحانیون، و نیز همه تناقضات و تضادها میان اندیشه‌ی سنتی سلطنت مطلقه، نظریه شیعی حکومت مبتنی بر امامت و ولایت، و اندیشه‌های لیبرال دموکراسی آزادیخواهان، بروز و نمود

یافت. قانون اساسی و متمم آن، برآیند و جلوه‌گاه تناسب قوای نیروها، کشمکش‌های فکری و سیاسی حاد از یکسو و نیز سازش‌ها و مصلحت‌جویی‌های نه چندان موجه از سوی دیگر است.^(۷)

بدین‌سان اختلاف در اصل «مساوات» تنها یکی از موارد اختلاف در مجلس بود و «مرحوم شیخ»، «اصولی‌ترین و سرسخت‌ترین مدافعان «شریعت» در برابر «بدعت» مشروطه.

مخالفت شیخ با اصل «مساوات» آن چنان بود که پیروان و اطرافیان شیخ همین اصل را عامل اصلی مخالفت شیخ با مجلس و تحصن او در حضرت عبدالعظیم عنوان کردند: «تا امتیاز وکلا را دادند و فصول نظامنامه پیش نهادند، همه جا حضرت شیخ به وجه اتم و اوفی حاضر و ناظر و مساعد و ناصر بودند و گمان قوت اسلام و اجرای احکام سید انام، علیه التحیته و السلام، را می‌نمودند. به مرور که قصه‌ی حریت و آزادی در میان گذاشتند و رسم مساوات و برابری با سایر ملل [مذاهب گوناگون] عنوان نمودند، که خلاف ضرورت کتاب و سنت و مباین آئین حضرت رسالت و اجماع فقها امت است به اضافه سایر مفسد و معایب مشهوده، ناگزیر از مجلس مزبور روگردان و به زاویه‌ی مقدسه جای گرفتند.»^(۸)

خود شیخ نیز نوشت: «یکی از موارد آن ضلالت‌نامه [قانون اساسی] این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند.»^(۹)

گفت و گوها و مجادلات نظری و سیاسی مجلس برای تدوین و تصویب اصل برابری در برابر قانون، داستان درازی دارد.

در آغاز از «حقوق مشروعه»ی اهالی، سخن گفته شد و این‌که «شئون» و «درجات شخصیه»، موجب «تباین حقوق» نخواهد بود. اما بلافاصله «استثنائات» پیش کشیده می‌شد: «حقوق مشروعه‌ی اهالی مملکت ایران محفوظ است. شئون و درجات شخصیه موجب تباین حقوق نخواهد بود، مگر آنچه را قانون استثناء کرده باشد.»

رئیس مجلس برای رهاسدن از ابهامات و تناقضات این بند، تناقض میان «حقوق مشروعه» و «برابری اهالی» و ابهام «استثنائات قانونی»، پیشنهاد می‌کند که خوب است این‌طور نوشته شود که: «اهالی مملکت ایران در برابر قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود». این رای پسندیده می‌شود، اما باز طرفداران «استثنائات قانونی» با هدف کاستن هرچه بیش‌تر از حقوق «غیر مسلم»، در «باب مسئله استثناء»، «مذاکراتی» داشتند و آقای سیدعبدالله بهبهانی «جواب مسکتی» [پاسخ ساکت‌کننده] فرمودند که «خوب است در این ماده زیاد دقت نشود و توضیح ننمائیم و تکالیف خودمان را مشکل نکنیم.»

باری این اصل به سادگی پذیرفته نشد. **مخبرالسلطنه هدایت** نوشته است: «در سر ماده‌ی تساوی ملل متنوعه [پیروان مذاهب گوناگون]، در حدود با مسلم، شش ماه رختخواب‌ها در صحن مجلس پهن شد و مردمی مجاور ماندند. بالاخره چاره در این جستند که در اجرای حدود بنویسند: «هالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود (اصل هشتم). قانون دولتی چه معنی دارد معلوم نیست.»⁽¹⁰⁾ و شیخ فضل‌الله هم همین اصطلاح «قانون دولتی» را ترفند

مشروطه‌خواهان می‌داند که بگویند در «امور شرع» دخالت نمی‌کنند، اما از نظر شیخ «اگر این قانون دولتی مطابق اسلام است که ممکن نیست در آن مساوات، و اگر مخالف اسلام است که آنچه مخالف اسلام است قانونیت پیدا نمی‌کند.»

شیخ فضل‌الله نوری آزادی و «حریت» را نیز «کفر» می‌دانست. متمم قانون اساسی آزادی قلم و زبان، آزادی مطبوعات و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی را پذیرفته بود. هرچند به ناگزیر، و با تبصره‌ها و اما و اگرها. بر پایه اصل بیستم متمم قانون اساسی «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است.»

شیخ فضل‌الله در واکنش به این اصل، آشکارا می‌نویسد: «آزادی تامه و حریت مطلقه از اصل غلط و این سخن در اسلام کلیتاً کفر است... لفظ آزادی را بردارید که عاقبت این حرف ما را مفتضح خواهد کرد. آزادی در اسلام کفر است بخصوص این آزادی که این مردم تصور کرده‌اند کفر در کفر است.»⁽¹¹⁾

شیخ فضل‌الله هم‌چنین در مخالفت با «تفکیک قوا»،

«قانون‌گذاری» و «اجرای قانون» می‌نویسد: «تفکیک قوا، تقسیم قوای مملکت به سه شعبه، بدعت و ضلالت محض است زیرا در اسلام «تقنین و جعل حکم» برای هیچ کس مجاز نیست.»⁽¹²⁾ بر این اساس، «اجرای قانون» هم برای شیخ فضل‌الله پذیرفتنی نیست: «از جمله مواد آن ضلالت‌نامه [قانون اساسی] این است که حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون و حال آنکه این حکم مخالف مذهب جعفری علیه السلام است»⁽¹³⁾ و نتیجه اینکه «مشروطه‌ای که در فرنگستان ساری و جاری است شایسته اجرا در ایران نیست.»⁽¹⁴⁾

شیخ فضل‌الله همه‌ی انتقادات خود به «مساوات»، «حریت»، «تفکیک قوا» و «مشروطه» را در مجموعه‌ای منظم و بر پایه‌های نظری شریعت‌خواهانه تنظیم کرد و با پیش کشیدن «مشروع‌خواهی» به جد جنبش «مشروطه‌خواهی» را به چالش گرفت.

شیخ فضل الله بر ناسازگاری دموکراسی و مشروطیت با مبانی اعتقادی روحانیت شیعه تاکید ورزید و با طرح مبانی نظری خود، مشروطیت ایران را با تناقض و بحران روبه‌رو کرد. او با دامن زدن به بحران، مشروطه‌خواهان را به تقلیل دادن هر چه بیش‌تر مبانی مشروطیت وا داشت.

تلاش نظری شیخ فضل الله به ثمر نشست. بسیاری از اصول قانون اساسی و به ویژه متمم قانون اساسی زیر تاثیر نظرات و پافشاری‌های او، رنگ «شریعت» گرفت. مساوات و برابری ایرانیان - صرف نظر از تفاوت در زبان و جنسیت، قومیت و مذهب - در برابر قانون به رسمیت شناخته نشد. تشیع، مذهب رسمی اعلام شد و اصل دوم متمم قانون اساسی نظارت علما را بر قوانین مصوبه‌ی مجلس تضمین و تصویب کرد.

شیخ فضل الله هم‌چنین در مبارزات سیاسی و عملی صفت‌بندی مشروطه‌خواهان و مستبدان، در کشاکش مجلس ملی و دربار استبدادی، در کنار دربار ایستاد. نیرو بسیج کرد. در میدان توپخانه چادر برپا کرد. تحصن سه ماهه‌ی حضرت عبدالعظیم را سامان داد، و در برانگیختن شاه و دربار و گردآوری طرفداران استبداد در تهران و شهرستان‌ها نقش مهم بازی کرد. با این همه در سنجش تلاش‌های نظری شیخ در دفاع از شریعت و پس راندن اندیشه‌های نوین و جلوگیری از بازتاب مفاهیم نوین «حقوقی» و «سیاسی» در قانون اساسی از یک‌سو و کوشش عملی او در جانبداری از استبداد سلطنتی از سوی دیگر، حقیقت آن است که تلاش‌های نظری او سهمی بزرگ‌تر و تأثیری دیرپاتر در روند پیچیده‌ی رویارویی، سازگاری و ناسازگاری و در آمیختگی «سنت» و «تجدد» در تاریخ معاصر ایران داشته است.

باری «بحران دموکراسی» ایران با گسترش کشاکش مجلس شورای ملی نوپا و دربار استبدادی محمدعلی شاه ژرف‌تر شد. مجلس به توپ بسته شد. شماری از آزادی‌خواهان در باغشاه و به دستور شاه کشته شدند. کسانی به خارج پناه بردند. روزنامه‌ها بسته شد. آزادی‌خواهان پراکنده شدند. استبداد پیروز می‌نمود. مقاومت تبریز اما صحنه‌ها و صف‌ها را دگرگون کرد. گیلانیان کانون مقاومت را گرم‌تر کردند و بختیاری‌ها پا در رکاب کردند. با فتح تهران، محمدعلی شاه به سفارت دولت فخیمه‌ی روس پناه برد. مجلس عالی از فاتحان تهران، نخبگان سیاسی، نمایندگان روحانیون و تجار و اصناف تهران تشکیل شد. محمدعلی شاه را خلع کردند و احمد شاه را به پادشاهی برگزیدند. مجلس عالی که نقش مجلس شورای ملی را بر عهده گرفته بود «هیئت مدیره‌ی موقتی»^(۱۵) را برای تصمیم‌گیری و پیشبرد امور برگزید. یادآور دیرکتوار در انقلاب فرانسه و دست کم الهام گرفته از آن. «محکمه‌ی انقلابی» نیز به دستور مجلس عالی برای رسیدگی به پیشینه‌ی «مستبدین» و محاکمه‌ی مجرمین سیاسی - قتل، آشوب و غارت - تشکیل شد.

روز پنجشنبه ۱۱ رجب ۱۳۲۷ قمری:

«و نیز امروز حاج شیخ فضل الله و ملامحمد آملی و حاج علی اکبر بروجرودی را گرفتار کردند. اما حاج شیخ را از خانه اش در آورده در درشکه نشانیده دوسه نفر از مجاهدین اطراف او را گرفته و بردند. حاج علی اکبر را در حالتی که از حمام بیرون آمده، او را گرفتار نمودند. ملا محمد آملی را در زیرزمین خانه اش مخفی شده بود گرفتار نمودند.»^(۱۶)

ناظم الاسلام کرمانی نویسنده‌ی تاریخ بیداری ایرانیان در روز شمار رویدادهای همین روز پنجشنبه خبر از اعدام صنیع حضرت می‌دهد و می‌نویسد: «در میدان توپخانه طرف غربی که امروزه محل نظمیه است، استنطاق و اقرارهای صنیع حضرت را و فتنه و فسادها و قتل نفوسی که کرده علی روس‌الاشهاد، قرائت شد و حکم مجازات او به اینکه به دار آویخته شود صادر گشت. مقارن غروب آفتاب او را از محبس نظمیه وارد محضر عام کرده و باز صورت گناه‌های او را بر او عرضه داشتند و آقا سیدرضا پسر آقا سیدکاظم صراف بر بالای بلندی ایستاد و چنین گفت: بسم الله الرحمن الرحیم قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف، او ینفوا من الارض» الی آخره بر حسب اقرار صنیع حضرت مفسد و مصداق «یسعون فی الارض» بوده مجازات او دار است.»^(۱۷)

ناظم الاسلام در یادداشت‌های روز پنجشنبه و شرح گرفتاری شیخ، زمان و مسیر بردن او را هم یادداشت می‌کند: «... در حالتی که صنیع حضرت را به دار کشیدند شیخ را از میدان توپخانه مرور دادند. این میدان توپخانه همان محلی است که در ذی‌القعدة، شیخ و اتباعش با کمال احتشام و جلال ظاهری منزل کرده، گاه بر منبر بالا رفته، گاه بر توپ سوار می‌شد و میرزا عنایت بیچاره را حکم کرد پاره پاره کردند، فرقی که امسال با پارسال دارد این است که آنوقت صنیع حضرت به حکم شیخ فضل‌الله بی‌تقصیران را می‌کشت، امسال صنیع حضرت را با استنطاق مجازات (دار) زدند.»^(۱۸)

محمد امین رسول‌زاده که پس از فتح تهران، شاهد رویدادها بوده و برای روزنامه «ترقی» در قفقاز گزارش خبری می‌فرستاده، دیده‌ها، تأثرات و اندیشه‌های خود درباره این اعدام‌های علنی را یادداشت کرده است. درباره دارکشیدن صنیع حضرت در میدان توپخانه می‌نویسد:

«غلبه انقلاب که صورت ساکتانه غریبی به خود گرفته بود، امروز تغییر رنگ داده است. کمی به

غروب مانده، میدان توپخانه از جمعیت پرشده بود. چوبی که برای ژیمناستیک در برابر کمیسیون جنگ برپا گردیده بود، تمام انظار را به خود جلب کرد. محکوم میانه بالا را که سرداری خاکستری رنگ و کلاهی سیاه رنگ به سرداشت، به پای چوب ژیمناستیک که این بار نقش چوبدار را بازی می‌کند، می‌آوردند. دادن وظایف مختلف به یک چیز در ایران امری عادی است. این آدم همان بدبختی است که عامل جنایت شاه عبدالعظیم بود. چراغچی شاه بود و در اواخر به قورخانه نیز نظارت داشت. لقبش صنیع حضرت است. روی چارپایه‌ای می‌ایستاندش. سیدی که عمامه سبزی به سردارد جرم‌های او را یک به یک شمرده، اظهار می‌دارد که نتیجه محاکمه موافق قرآن است... از طرف محکمه نظامی (انقلابی) به اعدام محکوم شده‌است... بی درنگ حلقه طناب را به گردنش می‌اندازند و چارپایه را از زیر پایش می‌کشند... از طنابدار آویزان می‌ماند و خفه می‌شود و رنگش سیاه می‌شود. حاضران کف‌زنان فریاد می‌زنند «زنده باد قانون» «زنده باد عدالت».^(۱۹)

اما در بازخوانی پرونده‌ی این محاکمه‌ها و در جست و جوی فهم سرشت «محکمه‌ی انقلابی» و جایگاه حقوقی آن، دانش قضایی و صلاحیت اعضای «محکمه‌ی انقلابی»، چگونگی تنظیم «ورقه‌ی الزامیه» [امروزه کیفرخواست دادستان] و نیز منبع یا مآخذ قانونی تشخیص نسبت «جرم» و «مجازات»، برگ‌های تاریخ و اسناد باقی‌مانده چه می‌گویند؟

نخست این که «محکمه‌ی انقلابی» در شرایطی تشکیل شد که «مجلس عالی» از میان اعضای خود و برای شتاب دادن به روند تصمیم‌گیری و اجرا، «هیئت مدیره» را برگزیده بود.

تصمیمات «هیئت مدیره» هم‌چون تصمیمات مجلس شورای ملی «واجب‌الاجرا» بود و وزرای کابینه نیز «مکلف» به پیروی از تصمیمات آن بودند. گفتنی است در ترکیب کابینه، فرمانفرما وزیر عدلیه بود. با این همه ماهیت و جایگاه حقوقی «محکمه‌ی انقلابی» و نسبت آن با «وزارت عدلیه» ناروشن است. درباره‌ی «محکمه‌ی انقلابی» و اعضای آن، ملک‌زاده چنین می‌نویسد: «محکمه انقلابی در عمارت توپخانه که در قسمت جنوبی میدان توپخانه بود با عضویت روسای مجاهدین تشکیل گردید و بهمان نحوی که صنیع حضرت و آجودان‌باشی را محاکمه نمودند شیخ را احضار و به محاکمه او پرداختند. ناگفته نگذارم که اعضای محکمه انقلاب اکثرشان سران مجاهدین تندرو و بقول معروف دوآتشه بودند و روسای معتدل و سرداران از عضویت محکمه سرباز زدند و خود را به آنچه می‌گذشت نمی‌خواستند آشنا کنند و حتی از روبرو شدن با جلب شدگان خودداری کردند».^(۲۰)

اما باقرعاقلی درباره نسبت و رابطه‌ی اعضای محکمه با سرداران و سرکردگان مشروطیت، این‌گونه می‌نویسد: «هر یک از اعضاء این دادگاه از طرف یکی از سرکردگان مشروطیت تعیین شده بود.

شیخ ابراهیم زنجانی از دوستان و نزدیکان سید عبدالله بهبهانی بود و نظرات او را در دادگاه اعمال می‌کرد. سردار بهادر نمایندگی سردار اسعد و بختیاری‌ها را برعهده داشت، اعتلاءالملک پسر عموی سپهدارتنکابنی از طرف او ماموریت دادگاه را پذیرفت. میرزا محمدعلی تبریزی [میرزا علی محمد، درست است. ن] از طرف تقی‌زاده به دادگاه معرفی شد. سید محمد امام‌زاده، از طرف سید محمد طباطبائی و علمای محافظه‌کار تعیین شد. وحید الملک و یمین نظام از طرف مشروطه‌خواهان کاشی که تعداد آنها زیاد بود معین شدند.^(۲۱)

شیخ ابراهیم زنجانی، دادستان محکمه، مجتهد مشروطه‌خواه، در دوره‌های اول و دوم و سوم و چهارم، نماینده مجلس بود. کتاب خاطرات او بنام «سرگذشت زندگانی من» به کوشش غلامحسین میرزا صالح در ۱۳۸۰ در تهران چاپ شد. بدنبال اعتراضات شدید به چاپ کتاب «قاتل شیخ شهید» نسخه‌های باقی‌مانده در کتابفروشی‌ها جمع‌آوری شد. در کتاب هیچ اشاره‌ای به «محکمه انقلابی» نمی‌شود.^(۲۲)

اعتلاءالملک، نصراله خلعتبری است که نزدیک پنجاه سال در پست‌های وزارت و سفارت و سناتوری بوده‌است و به گفته عاقلی همیشه از عضویت خود در دادگاه انقلاب اظهار ندامت می‌کرده‌است. دکتر عباسعلی خلعتبری فرزند او بود که به حکم دادگاه انقلاب اسلامی تیرباران شد.

سید محمد امام‌زاده را مجلس عالی به امامت جمعه تهران انتخاب کرد. مجلس عالی برادر او سید ابوالقاسم امام جمعه را که همراه محمدعلی‌شاه به سفارت روس پناه برده بود از امامت جمعه تهران خلع کرد.

وحیدالملک یا عبدالحسین شیبانی در انگلستان زبان انگلیسی و حقوق خوانده بود. در سال نخست مشروطیت در دارالفنون زبان و حقوق تدریس می‌کرد. از رهبران حزب دموکرات بود. چند دوره وکیل مجلس و چند بار وزیر بود. سپس استاد دانشسرای عالی بود. خاطرات او به نام «خاطرات مهاجرت، از دولت موقت کرمانشاه تا کمیته ملیون‌برلن» به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات در ۱۳۷۸ در تهران منتشر شده‌است. در این کتاب هم البته هیچ اشاره‌ای به محکمه انقلاب و محاکمه شیخ فضل‌الله نشده‌است. در سالشمار زندگانی و احوال وحیدالملک به این اشاره کوتاه و گنگ بسنده شده‌است:

۱۳۲۷ (قمری. فتح‌تهران): عضویت محکمه‌ای که پس از فتح تهران تشکیل شد.^(۲۳)

روایت دستگیری مستبدین و چگونگی بازپرسی و محاکمه در «محکمه انقلاب» نیز پرسش برانگیز است.

ملک‌زاده درباره‌ی دستگیری و محاکمه و اعدام سیدهاشم گزارش بسیار کوتاه و تکان دهنده‌ای می‌دهد. سیدهاشم از «بازیکنان» و «تعزیه گردانان» دوره‌ی سلطنت استبدادی محمدعلی‌شاه بود و «برای فجایع و جنایاتی که از طلوع مشروطیت تا خلع محمدعلی‌شاه در آذربایجان و تهران مرتکب شد و قتل نفس‌هایی که بدست او انجام یافت و خونهایی که به تحریک او ریخته شد باید کتابی نوشت... محمدعلی‌شاه پس از توپ بستن مجلس اولین تلگراف موفقیت خود را به این مضمون به او مخابره کرد و مژده کامیابیش را پیش از هر کس به او رساند: «مجلس را منهدم کردم. سید عبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی را تبعید کردم. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را مجازات نمودم.»

با این پیشینه، «محکمه‌ی انقلابی» در رسیدگی پرونده‌ی سیدهاشم، کار زیادی نداشت: «گناهان غیر قابل بخشش سیدهاشم بدرجه‌ای زیاد و برجسته و روشن بود که قضات خود را محتاج به بحث و سؤال و جواب زیاد ندانستند و پس از سؤالات مختصری که پیش از یک ساعت بطول نینجامید به مشورت برخاستند و در نتیجه به اتفاق آرا او را محکوم به اعدام نمودند. حکم محکمه پس از چند ساعت اجرا شد و سید را در میدان توپخانه در میان فریاد هلهله و شادی هزارها نفر از اهالی تهران به دار آویختند. می‌گویند ملت تبریز بدرجه‌ای از دستگیری و اعدام سیدهاشم که بزرگترین دشمن مشروطه بود و بالاترین صدمات را به مردم وارد آورده بود خوشحال شدند که هرگاه قشون روس در تبریز نبود شهر را چراغان می‌کردند.»^(۲۴)

در تاریخ بیداری ایرانیان و در یادداشت‌های روز شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷ قمری چنین می‌خوانیم:

«شنبه ۱۳ رجب ۱۳۲۷

دیشب آتش‌بازی مفصلی بود. اعلیحضرت شاهنشاه (احمدشاه) در تماشای آتش‌بازی حاضر بودند.

امروز استنطاق حاج شیخ فضل‌الله تمام شد و بعضی اقرارات نموده که پس از تحصیل صورت استنطاق، اقرارات او را می‌نویسم. ان شاءالله»^(۲۵)

از ناروشنی‌های «محکمه»ی شیخ فضل‌الله همین در دسترس نبودن «صورت استنطاق» شیخ فضل‌الله است. مهدی ملک‌زاده که ادعای نامه یا «ورقه‌ی الزامیه» شیخ ابراهیم زنجانی را و پاره‌ای سؤال و جواب‌ها بین شیخ و اعضای محکمه را چاپ کرده است او هم به همین در دسترس نبودن «صورت استنطاق» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «در این چند ساله که نگارنده این تاریخ برای جمع‌آوری مدارک صرف وقت بلکه مجاهدت کردم نتوانستم صورت قطعی و گزارشات کتبی یا

صورت مجلس آن محکمه تاریخی را که بطور قطع می‌توان گفت در تاریخ چندین هزارساله ایران نظیر نداشته بدست بیاورم.»^(۲۶)

می‌توان تصور کرد که در آن نابسامانی‌ها و تندروی‌های پس از فتح تهران، یا صورت جلسه‌ی دقیق و کاملی تهیه نشده است یا به دلایل سیاسی قابل فهم صورت جلسه را از بین برده‌اند. هم‌چنین می‌توان تصور کرد در اسناد خصوصی نقش‌آفرینان آن رویدادها، «صورت جلسه» پنهان شده باشد و یا...؟

ادعانه‌ی شیخ ابراهیم زنجانی دارای «مقدمه‌ی طولانی» است که چون از دید ملک‌زاده «چیزی بر معلومات خواننده» نمی‌افزاید آن مقدمه هم در کتاب ملک‌زاده نیامده است.

شیخ ابراهیم زنجانی از مجتهدین طرفدار مشروطه بود که به گفته‌ی باقر عاقلی، نظرات بهبهانی را در محکمه اعمال می‌کرد و محاکمه‌کنندگان شیخ، مصلحت کار در این دیده بودند که در محاکمه‌ی شیخ فضل‌الله ادعانه را کسی از خود روحانیون تهیه کند. ادعانه بیش‌تر متنی سیاسی - تهییجی است در بازگویی رویدادهای مشروطیت و نقش منفی شیخ،

همراهی‌های اولیه و «نقض عهد» بعدی. در ادعانه از جمله خطاب به شیخ فضل‌الله گفته می‌شود: «چرا ... در حضور کلام‌الله مجید قسم یاد کردی که خیانت به ملت نکرده همیشه موافقت با مشروطه نمائی، مجدداً بعد از چند روز قسم را شکسته ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی؟ [...] به چه دلیل اشرار را اغوا می‌کردید که مشروطه‌طلبان را از قتل و ضرب و هر اذیت معاف ندارند؟ [...] بعد از آنکه آن مقدار پولها که گرفتید در حضرت عبدالعظیم به مصرف افساد رساندید و

نمی‌دانم چه قدر ذخیره کردید [...] در واقعه میدان توپخانه نمی‌دانم وجه مأخوذی به چه کثرت بود که به آن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهرانه نمودید؟ [...]

خود را رئیس اسلام نامیده با مهتر و قاطرچی و ساربان [منظور مهترهای دربار محمدعلی‌شاه است] و کلاه‌نمدی‌های محلات و اشرار همدست شده چادر در میدان زده در حضور مبارک شما آن اشرار مستانه فریاد ما چای و پلو خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم بلند کرده و همه قسم رذالت و فحاشی کردند چند نفر بی‌گناه را کشتند و به اشاره و سکوت شما از درخت آویخته و چشم مقتولین را با خنجر در حضور عالی در آوردند [...] در بیرون رفتن محمدعلیشاه از شهر به باغشاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا و محل امید ملت ایران، سر سلسله شاپشال و امیربهادر و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجلل و مجدالدوله و حاجی محمد اسماعیل مغازه

[نزدیکان و طرفداران محمدعلی شاه] و امثال ایشان، شما بودید [...]

آیا در حبس و زجر سادات و محترمین و به حلق آویختن مظلومان و حبس و زنجیر مردم بی تقصیر و کشتن آن جمع کثیر محمدعلی میرزا را مصاب می دانستید یا مخطی [خطاکار] می دانستید چرا نهی نکردید. بلکه با کمال خرسندی به تبریک رفته و اظهار شادمانی کردید و تائید شدت‌هایی که کردند نمودید؟

آیا بقدر سعی، در کشتن ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان و قاضی قزوینی اقدامی کردید؟ [منظور جلوگیری از کشتن آنهاست]...»

عبارت پایانی ادعانامه چنین است: «... البته به نقشه تو و شرکای تو بود که محمدعلی میرزا اقدام به جنگ اخیر با ملت کرد و تو بزرگوار دویست تفنگ گرفته بدست اشرار سپرده و دور خانه خودت جمع و سنگر نمودی که ملتیان را بکشی ... به چه دلیل اسلحه ملت را به تصرف اشرار داده و آنها را تحریض به قتل ملت کردی؟...»^(۲۷)

ناظم‌الاسلام می‌نویسد: شیخ را در اطاق خورشید برده در محل استنطاق نشانده و «ورقه الزامیه» را شیخ ابراهیم زنجانی خواند. به گفته‌ی ناظم‌الاسلام در تمام مدت قرائت آن نوشته، شیخ ساکت و سرش را روی عصای خود گذارده گوش می‌داد. شیخ هیچ جوابی به ادعانامه نداد و صحبتی نکرد و زبان به گفت و گو نگشود.

ملک‌زاده اما از قول برخی اعضای محکمه سؤال و جواب‌هایی از جریان محکمه نقل کرده است: «ابوالفتح‌زاده سؤال کرد که بر طبق اقرار صریح صنیع حضرت در محکمه، قتل میرزا مصطفی آشتیانی به دستور شما انجام یافته. شیخ این اتهام را رد کرد و گفت مفاخرالملک و مجلل‌السلطان عامل آن قتل بوده‌اند و من کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم.

حاجی طرخان خیاط که در آن جلسه حضور داشته نقل می‌کرد که مستعان‌الملک سؤال کرد بر طبق اتهام‌نامه و مندرجات جراید شما محمدعلیشاه را به کشتن ملک‌المتکلمین و میرزاجهانگیرخان و قاضی قزوینی تحریک و تشویق نموده‌اید و موجب قتل آن بی‌گناهان شده‌اید. شیخ این اتهامات را رد می‌کند و بکلی منکر می‌شود.»^(۲۸)

ملک‌زاده - فرزند ملک‌المتکلمین - در این باره می‌نویسد: «نگارنده این تاریخ در سهم خود راجع به فاجعه باغشاه تردید دارم که حاجی شیخ فضل‌الله در قتل شهدای باغشاه شرکت داشته باشد زیرا بعدازظهر ۲۳ جمادی‌الاول آن مظلومین را به باغشاه بردند و صبح فردا آنها را شهید کردند و

فرصت برای اعمال نفوذ کردن شیخ نبوده است مگر آنکه شیخ پیش از جنگ مجلس با محمدعلیشاه گفتگو کرده باشد یا همان شب به باغشاه رفته باشد.»^(۲۹)

ملکزاده درباره‌ی سئوال و جواب‌های محکمه و در دسترس نبودن صورت‌جلسه‌ی رسمی و خودداری از نوشتن گفته‌ها و شنیده‌های خود چنین می‌گوید: «اعضای محکمه هریک بنوبه خود سئوالاتی می‌نمایند که چون از مضمون و مفهوم آن مدرکی در دست نیست به سکوت می‌گذرانم.»

باری شیخ‌ابراهیم زنجانی در اعدانامه‌ی خود اعدام مجرم را از «محکمه» تقاضا می‌کند. هیچ توضیح روشنی درباره‌ی اعضای محکمه و میزان دانش و تجربه‌ی حقوقی و قضایی آنان در دست نیست. آنچه روشن است جملگی اعضای محکمه خواهان اعدام شیخ فضل‌الله بوده‌اند.

سرانجام حکم به اعدام شیخ داده می‌شود.

صحنه‌ی دار کشیدن شیخ را ناظم‌الاسلام چنین شرح می‌دهد: «طرف عصر یک ساعت به غروب مانده شیخ فضل‌الله را از بالای عمارت توپخانه پائین آورده با نهایت احترام و وقار او را به طرف دار آوردند از قرار مذکور عده‌ای از تجار محترم آنجا بودند رو به آنها کرده و گفت ما رفتیم خداحافظ. همگی جواب دادند: به درک اسفل. نزدیک دار یک نفر از مجاهدین عمامه او را از سرش برداشته، طناب دار را انداختند به گردن او. دست خود را آورد و طناب را به دو دست گرفت چون احتمال دادند شاید بخواهد حرفی بزند طناب را سست کردند همین قدر گفت چه خوب و چه بد رفتیم. طناب را کشیدند بالا. چند دقیقه دست و پا را حرکت داده و جان به جان آفرین تسلیم نمود و عالمی را آسوده کرد. در این میدان توپخانه که مملو بود از تماشاچیان احدی به حالت او ترحم نکرده همه از او بد می‌گفتند. همه‌ی مردم در فرح و سرور و از کشتن او اظهار مسرت و خوشحالی می‌کردند. اول شب نعش او را پائین آورده تسلیم ورثه نمودند احدی متعرض لباس و ردای او نشد فقط عمامه او را که قیمتی هم نداشت از سر برداشتند.»^(۳۰)

ملکزاده در شرح صحنه‌ی دار کشیدن شیخ می‌نویسد: «وسایل اعدام از چند روز پیش فراهم شده بود و داری که صنیع حضرت و آجودان یاشی را با آن آویختند در میدان توپخانه سرپا بود. ماموران اجرا، حکم محکمه انقلاب را به حاجی شیخ فضل‌الله ابلاغ کردند و بلادرنگ او را در میان گرفتند و از پله‌های طبقه فوقانی عمارت توپخانه سرازیر شده وارد میدان شدند. سطح میدان، پشت بام‌ها، ایوان‌ها از هزارها نفر مردم تهران پوشیده بود عده زیادی مجاهد مسلح در دو طرف راهی که محکوم را به طرف دار هدایت می‌کرد صف کشیده بودند. هیاهو و جنجالی برپا بود که

گوش را کر می کرد و صدای زنده باد مشروطه و مرگ بر مستبدین فضای میدان و خیابان های اطراف را فرا گرفته و برق تفنگ و سرنیزه ها در زیر آفتاب گرم تابستان چشمها را خیره می کرد. محکوم فاصله میان محبس و محل اعدام را با خونسردی و متانت پیمود و با کبر سن و پیری، ضعف و ناتوانی از خود نشان نداد و در دقائق آخر عمر ثبات و استقامت خود را بظهور رسانید.»^(۳۱)

گفته شده بسیاری پای دار شیخ و هنگام بردار کشیدن او هورا کشیده و کف زده اند. درباره واکنش حسی مردم و حضور آنان در صحنه این اعدام های در ملاءعام، تاریخ چه می گوید؟ محمد امین رسول زاده، احوال جماعت گردآمده در میدان توپخانه و «لذتی» را که از اعدام مستبدین می برزند، «حیرت انگیز» می داند و از خود می پرسد انسان تا چه اندازه می تواند سقوط بکند که شخص دارای حرمت و احترام بزرگ در نزد مردم را در میان کفزدن همان مردم به دار می کشند و کسی اعتراضی نمی کند.

رسول زاده در گزارش دیگری برای روزنامه «ترقی» می نویسد:

جماعت تا چه حد تغییر پیدا می کنند؟ در حالی که تا چندی پیش ممکن نبوده است حتی نام درویشی، روضه خوانی و معمم دوره گردی را در نزدشان به بی احترامی برد، اینک شخصی را که تا دو سال پیش عالم ترین و فاضل ترین علما به شمار می رفته (شیخ فضل الله) پیش چشمانشان به دار می کشند.

روز ۱۳ رجب، یوم مولود حضرت امیرعلیه السلام، عید مسلمانان است و اهالی فارغ از کار روزانه در بازارها و میدانها گردش می کنند.

طرف های عصر است و غروب نزدیک می شود. مردمی که از گرمای تهران به زیرزمین ها پناه برده بودند، با استفاده از خنکای عصر از خانه ها بیرون آمده و به طرف میدان توپخانه سرازیر می شوند تا «بینند امروز دیگر چه کسی را به دار می کشند». جمعیت گردآمده در میدان انبوه است. گردوغبار بلند شده از میدان هوا را تیره و تار کرده است و انسان را خفه می کند. اما جماعتی که برای تماشا آمده اند در حالی که خود خفه می شوند، مادام که محکوم خفه نشده، میدان را ترک نمی کنند، تا تماشای شان کامل شود.

تموج غریبی در ازدحام مشاهده می شود. مثل مورچگان در هم می لولند. هرکس در تقلای آن است که خودش را به سویی بکشاند و به جایی، جای بلندی برساند که برچوبه دار اشراف کاملی داشته باشد و محکومی را که به دار کشیده می شود بهتر ببیند و چیزی را نادیده نگذارد.

ناگاه مجاهد جوانی در کنار چوبه‌دار بالا می‌رود و به معرفی محکوم و قرائت حکم وی می‌پردازد. به محض خاتمه نطق جوان، فریاد «زنده باد مجازات» به آسمان می‌رود. پس از این فریاد، جنب و جوش جمعیت شدت بیشتری به خود می‌گیرد. کشمکش و بگومگو برای بدست آوردن جای مناسب‌تر صدای «می آرند می آرند» گوش‌ها را تیز می‌کند. همه نظرها به سوی چوبه‌دار دوخته می‌شود. ناگاه فریاد «زنده باد آزادی»، «زنده باد قانون» چنان‌که گوئی از یک دهان درآمده، از دهان‌ها در می‌آید.

نگاه می‌کنم. می‌بینم پیرمردی از دار آویزان است. پیرمردی که در کنارم ایستاده، احساسات خود را با لحن غیظ‌آلودی بر زبان می‌آورد.

می‌گوید: «بدبخت، خلق‌اله را به کشتن دادی، حالا بنگر چه بلائی به سر خودت آوردی؟»^(۳۲)

رسول‌زاده‌ی سوسیال دموکرات، شاید اولین ایرانی است که در تاریخ معاصر، مخالفت اساسی خود را با اعدام اعلام می‌کند. می‌نویسد اساساً با مجازات اعدام مخالف است.

اگرچه ما اساساً با مجازات اعدام مخالف می‌باشیم اما در این جا ناگزیر از سکوت هستیم زیرا که ما را قانع می‌کنند که مشروطه‌خواهان ناگزیر از اجرای این مجازات‌ها هستند چاره دیگری ندارند.

با این همه رسول‌زاده بار دیگر به اعدام‌ها و سیاست و روش اعدام‌ها انتقاد می‌کند و سیاست «عفوعمومی» را هم مطرح می‌کند. در انتقاد از دو رویه‌گی در سیاست اعدام‌ها می‌نویسد: «حکومت انقلابی ایران را لازم است برای دوام حیثیت کامله خود اندکی جدی باشد و از چنین سیاست‌های کهنه و دو رویانه پرهیز نماید یا عفو عمومی اعلام کند یا اگر می‌خواهد اعدام کند کسانی اعدام شوند که مظهر و تجسم عالم استبداد هستند. شروع کردن از مستبدین کوچک نشانه دورویه‌گی است و برنده آبروی حکومت»

انتقاد رسول‌زاده ناظر است بر سیاست و روش حکومت انقلابی و «محکمه انقلابی»، دورویه‌گی‌ها و اعمال نظر و قدرت فردی و مصلحت جوئی‌های شخصی سران فاتحین تهران.

گاه «مستبد کوچکی» به دار آویخته می‌شود و گاه فرد «محکوم به اعدام»، یک روزه و بی‌هیچ ترتیب قانونی آزاد می‌شود:

«مجدالدوله در محکمه انقلابی محکوم به اعدام بود و به وساطت سپهدار و سردار اسعد، جان دربرد و به شرط آن که از تهران برود مستخلص گردید... از روحانیون آخوند ملامحمدآملی و حاجی‌آقا علی‌اکبربروجردی هر دو معاون و یار شبانه‌روزی شیخ فضل‌اله که مردم آنها را وزیر دست چپ و

وزیر دست راست شیخ می دانستند، پس از مدتی حبس، حکم به تبعید آنها داده شد. «میرزا سیدابوالقاسم امام جمعه تهران از مستبدین معروف و یاری دهنده محمدعلیشاه که به گفته ملکزاده به چوبه‌دار نزدیک بود بطور غیرمنتظره از خطر نجات یافت و به سوریه و لبنان رفت. ناصرالسلطنه مدتی حبس و سپس تبعید شد.

رسولزاده، همچنین زشتی اعدام‌های علنی با حضور توده‌های مردم، زن و مرد و کوچک و بزرگ را بر می‌شمرد هم از دید اخلاقی و هم از منظر منطق حکمرانی. با احساسی انسانی و با منطق ناظری آگاه و نگران «حکومت مشروطه‌خواه جوان»، هشدار می‌دهد: «اما اجرای احکام در پیش چشم مردم کاری است عبث زیرا که چنین کارهایی در بین مردم ایجاد بداخلاقی می‌کند مثلاً وقتی آجودان باشی را به دار کشیده بودند، کودکان کوچک آمده پای او را گرفته می‌کشیدند.

برای حکومت مشروطه‌خواه جوان لازم است که خودش را با رحم و مروت معرفی بکند. این همه آدم وقتی این چنین آشکارا حلق آویز می‌شوند، ضمن ایجاد سوء اخلاق در جماعت، حکومت حالیه را نیز چون رژیم سابق بی‌رحم معرفی می‌کند. اکنون عده‌ای از جوانان ایرانی و حتی بعضی از اجزای اعضای حکومت به این فکر افتاده‌اند که اعدام‌ها را همچون اروپا به طرز محرمانه و دور از چشم مردم اجرا بکنند... دوسه روز است که چوبه‌دار برداشته شده و به اعدام‌ها فاصله داده شده است.^(۳۳)

رسولزاده در یادداشت‌های خود به حضور شیخ مهدی پسر مشروطه‌خواه شیخ فضل‌الله به هنگام دار کشیدن او اشاره می‌کند و با شگفتی و اندوه می‌نویسد: چه تبدیل عجیبی... چه تبدیل عجیبی... پسر محکوم نیز از اعدام وی اظهار رضایت می‌کند... جوان است... مشروطه پرست است... پس از بمباران مجلس پانزده روز در باغشاه زیر غل و زنجیر بوده و سرانجام با وساطت پدرش از تهران تبعید شده بوده است.

شیخ مهدی می‌گوید مجازات این بدبخت اعدام بوده و اینک حکم اجرا گردیده نمی‌توانم تحمل کنم که پس از کشته شدنش مورد بی‌حرمتی قرار گیرد. خواهش می‌کنم جنازه را پائین بیایرد... جنازه بیش از یک ساعت از دار آویزان نمی‌ماند.^(۳۴)

اما ملکزاده روایت حضور شیخ مهدی و کفزدن او را درست نمی‌داند و با نظر خطاپوش، روایت دیگری را درست‌تر می‌نماید و می‌گوید: «گرچه شیخ مهدی با مسلک پدر همراه نبود و با او مراوده نداشت ولی شهرت بالا بکلی خالی از حقیقت و راستی است. میرزا محمد نجات برای نگارنده نقل کرد که همان موقعی که شیخ را اعدام کردند من به عمارت تخت مرمر رفتم و شیخ

مهدی را دیدم زیر درخت چناری نشسته و گریه می کند.»

روایت دست زدن شیخ مهدی پای دار پدر، گرچه در نگاه اول چون نشانه‌ی دوری و گسست او از پدر جلوه می کند اما با نگاهی ژرف تر و به گونه‌ای دردناک بیانگر این حقیقت تلخ است که شیخ مهدی پسر چون شیخ فضل الله پدر، گرفتار تعصب کور در عقیده و خشونت در منش و روش است. رفتار شیخ مهدی با پدر، یادآور باور و رفتار خود شیخ است با «دشمنان خدا» که هرگز نباید آنان را به دوستی گرفت. هرچند آن «دشمنان»، «پدران یا فرزندان و برادران و خویشان» باشند. یادآور رفتار محمدی گیلانی در حکم اعدام پسر مجاهد خود، یادآور آمادگی آن دیگری در ترور پدر خود، آیت الله

روایت گریستن شیخ مهدی زیر درخت چنار اما گواه پالودگی او از تعصبات مذهبی، عقیدتی و سیاسی، گواه فاصله گیری واقعی او از پدر و نزدیکی او به اندیشه‌ها و احساسات انسانی. گذر از قبیله و تقاص به شهروندی و منش انسانی.^(۳۵)

ناگفته نباید گذاشت که تصمیم درباره‌ی اعدام شیخ فضل الله، به هیچ روی ساده نبود. در هیئت مدیره میان تندروها و سران معتدل بر سر اعدام شیخ اختلاف نظر جدی و مجادله پیش آمد. **تقی زاده** به روش محافظه کارانه و پنهان کارانه‌ی خود به کوتاهی به این نکته اشاره می کند. می نویسد: «هیات مدیره [سپهدار، سردار مسعود، وثوق الدوله و مستشار الدوله و غیره. تقی زاده هنوز به ایران نرسیده و عضو هیئت مدیره نشده بود] اینها مملکت را اداره می کردند. در این وقت مستبدین بزرگ [طرفداران رژیم] را می گرفتند. بعضی‌ها را تبعید کردند و بعضی را کشتند. از جمله شیخ فضل الله نوری را محاکمه کردند و گویا در میدان توپخانه دار زدند.

مجاهدین در شهر تسلط عظیم پیدا کرده بودند اختلافاتی هم برای کشتن شیخ فضل الله شد میرزا علی محمدخان گویا در آن کار اصرار کرد با سپهدار میان شان محاجه و منازعه شد.»^(۳۶) در واکنش به اعدام شیخ فضل الله، از تاریخ نگاران معاصر مشروطه، میرزا یحیی دولت آبادی و احمد کسروی اظهار نظر کرده اند.

میرزا یحیی دولت آبادی در بازگشت به ایران و در استانبول با مخبر السلطنه هدایت دیدار می کند و در گزارش این دیدار و گفت و گو نظر و واکنش خود نسبت به شنیدن خبر اعدام شیخ را شرح می دهد: «روزی با مخبر السلطنه و همسفرش نشسته در روزنامه صباح خبر قتل شیخ فضل الله نوری به دست مجاهدین خوانده می شود نگارنده از شنیدن این خبر خوشحال نمی شوم زیرا عاقبت

این کار را برای ایران خوب نمی‌دانم و تصور می‌کنم اینگونه تندروها در یک ملت بیسواد متعصب که علی‌رئوس الاشهاد یکی از روسای اول روحانی را بجرم مخالفت با حکومت بدار بزنند آنهم بدست مجاهدین ارمنی و گرجی و غیره عکس‌العمل‌هایی تولید می‌نماید که بضرر مملکت و ملت تمام میشود. و عقیده خود را به دو شخص مزبور گفته آنها نیز با نگارنده اظهار توافق مینمایند خصوصا که روسها هم از طرفداران محمدعلیشاه خصوصا از شخص شیخ حمایت می‌کردند و معلوم نیست نتیجه این اقدام بی‌تفکرانه مجاهدین تهران چه خواهد بود.»^(۳۷)

اعدام شیخ فضل‌الله پس از فتح تهران حرکت ناشایستی بود با انگیزه‌های سیاسی و در اساس ثمره‌ی مواضعی سیاسی و صلاح‌دید پنهان فاتحین تهران. هدف سیاسی از اعدام شیخ فضل‌الله آن بود تا در غیاب مجلس و دولت متعارف، اقتدار مجلس عالی و «هیئت مدیره» تثبیت شود، درباریان و مستبدین عقب‌رانده شوند و روحانیون مخالف وادار به سکوت و تسلیم شوند. به گفته‌ی ملک‌زاده پس از انتشار خبر قتل شیخ، روحانیونی که مشروطه را «کفر و زندقه» و مشروطه خواهان را «بی‌دین و کافر» می‌خواندند و محمدعلی‌شاه را «اولی‌الامر» و «قدر قدرت» و «نایب امام و مجری احکام قران»، و تلگراف‌ها و فتوای بسیار در این‌باره نوشته بودند، این‌بار سیلی از تلگراف به تهران سرازیر کردند در تشکر از «برقراری مجدد مشروطه».

باری شیخ فضل‌الله را با استناد به کدام منبع یا ماخذ حقوقی و به نام و به اتوریتته‌ی کدام قدرت محکوم کردند و به دار کشیدند؟

ملک‌زاده می‌نویسد: «در خاتمه جلسه محاکمه، آقا شیخ ابراهیم زنجانی بپا می‌ایستد و بطور صریح چنین می‌گوید: جناب حاج شیخ فضل‌الله بر طبق فتوا و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده مفسد فی‌الارض است و باید بر طبق قوانین اسلام با او همان معاملاتی را که خداوند راجع به مفسد فی‌الارض دستور داده رفتار نمود.»^(۳۸)

آن فتوا و سواد آن فتوا درباره‌ی حکم اعدام هم مستند مشخص تاریخی ندارد. طنز تاریخ و تناقض و در هم‌آمیختگی افکار و نیروهای تاریخ معاصر ایران را بنگریم: شیخ فضل‌الله در کشمکش مشروطه و مشروعه تمام تلاش خود را بکار برد تا «شرع» را بر قانون اساسی، تحمیل کند و مخالفان سرسخت او پس از پیروزی، او را با توسل و استناد به همان منابع و آرای مورد نظر او به دار کشیدند. «اعضای محکمه تنها پس از یک ساعت مشاوره باتفاق رای میدهند که چون حاجی شیخ فضل‌الله نوری قیام بر ضد حکومت ملی نموده و سبب قتل هزارها هزار نفوس و خرابی بلاد و غارت و فساد گردیده و حجج اسلام نجف اشرف هم او را مفسد فی‌الارض تشخیص داده‌اند محکوم به اعدام است.»^(۳۹)

کسروی که خود در تهران نبوده است در اشاره به «محکمه‌ی انقلابی» عبارت کوتاهی دارد که پرسش تردیدآمیز او را درباره‌ی سرشت محکمه و شیوه‌ی دادرسی آن بیان می‌کند.

کسروی می‌نویسد: «ما از این محکمه و داوران آن و چگونگی محاکمه هیچ آگاهی نداریم و این شگفت که با آنهمه روزنامه‌ها که همین هنگام آغاز شده بود و سپس شماره آنها بسیار فزونتر گردید در این‌باره‌ها چیزی نوشته نشده.»

کسروی درباره‌ی دار زدن شیخ و «فتوا»ی علمای نجف می‌نویسد: «حاج شیخ فضل‌الله را گویا روز نهم مرداد (فتح تهران ۲۵ تیر ۱۲۸۸) بدار آویختند و اینست روز هشتم سیم تلگراف را میانه تهران و نجف آزاد گزاردند تا هر کسیکه خواستار بود بی‌آنکه پولی بپردازد به نجف تلگراف کرده و از علمای آنجا درباره شیخ نوری پرسش کند و این از بهر آن بود که مردم عامی نشورند و چنین می‌گفتند علمای نجف او را بیرون از دین و خونش را هدر گردانیده‌اند.»

کسروی سندی یا نوشته‌ای درباره‌ی «فتوا» یا «حکم» علمای نجف ارائه نمی‌کند و فقط می‌نویسد: «چنین می‌گفتند»، یعنی سندی مکتوب در اختیار نداشته است. شیخ ابراهیم زنجانی هم هنگام قرائت حکم اعدام شیخ هیچ روشن نمی‌کند «سواد فتوا و حکم علمای نجف که در ایران منتشر شده» کجاست و کدام است؟ آیا حقیقتاً در جریان محاکمه‌ی سریع شیخ فضل‌الله، حکم اعدام او از نجف صادر شده و به دست محکمه رسیده است؟ سندی در دست نیست. اما از پیشینه‌ی نظر «علمای نجف» درباره‌ی شیخ آگاهی داریم.

در دی‌ماه ۱۲۸۶ و در هنگامه‌ی مخالف‌خوانی‌های تند شیخ با مشروطه‌خواهان، «دو سید (طباطبایی و بهبهانی) در همین روزها از تهران تلگرافی به نجف به آخوند و دیگران فرستاده از حاجی شیخ فضل‌الله و رفتار او گله کرده بودند از نجف پاسخی رسید که در روزنامه‌ها پراکنده شد من اینک یکی را در پایین می‌آورم:

حجت‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی تلگراف ثانی واصل، نوری چون مخل به آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است محمد حسین نجل میرزا خلیل (طهرانی)، محمد کاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی.»^(۴۰)

بدین‌سان سند یا تلگراف یا نوشته‌ای از علمای نجف درباره‌ی اعدام شیخ در کتاب‌ها و اسناد بررسی شده دیده نمی‌شود. در تلگراف علمای نجف که دو سال پیش از دستگیری و محاکمه‌ی شیخ فرستاده شده، صحبتی از «هدر بودن خون» او نشده بلکه «تصرف» نوری در امور «حرام» خوانده شده است.

علمای نجف، نوری را «مفسد» دانسته‌اند. متن تلگراف خواه «فتوا» یا «حکم» خوانده شود و خواه آن گونه که زنجانی در پایان محکمه گفته هم «فتوا» و هم «حکم» خوانده شود، به هر رو سخنی از «اعدام» نوری در آن نیست.

اکنون می‌شود «حکم» محکمه را دوباره خواند، پاره‌های جداگانه‌ی متن را از روی خود متن بازیافت و شگرد محکمه را در ترکیب پاره‌های متن، بازشناخت.

به نظر می‌رسد «حکم» محکمه‌ی انقلابی، آمیختن متن «فتوا» یا «حکم» دو سال پیش است یا رویداد سیاسی روز و افزودن حکم اعدام و تنظیم متن حکم به گونه‌ای که حکم اعدام هم به «فتوای» علمای نجف نسبت داده شود. حکم محکمه‌ی انقلابی آمیزه‌ای است از «حقیقت» و «مصلحت». نیاز «حکومت ملی» به «فتوا» و «حکم» کشتن شیخ، توجیه شرعی تصمیم سیاسی. و سکوت از سر مصلحت یا رضامندی همه‌ی دست‌اندرکاران.

این که تقی‌زاده و میرزا یحیی دولت‌آبادی، خود از تندروهای اولیه، و بعدها هم، طالقانی و آل‌احمد، هرکدام به انگیزه‌ای و به گونه‌ای، کشته شدن شیخ را یک‌سره به پای تندروهای تهران و مجاهدین «گرچی» و «ارمنی» می‌نویسند، خود گونه‌ای «فراموش‌کاری» خودخواسته‌ی همراه با تعصب و تبعیض است در بازنویسی تاریخ. محکوم دانستن یک گرایش و گروه در جنبش مشروطه‌خواهی و تبرئه‌ی نخبگان سیاسی، مجتهدین و روحانیونی که در زمان حادثه، خواهان کشتن شیخ بودند، یا از سر ترس و مصلحت سکوت کردند، یا سکوت رضامندانه کردند.

دار کشیدن شیخ فضل‌الله نوری مجتهد طراز اول تهران به دست مجاهدین فاتح تهران واکنش‌هایی را برانگیخت که از مشروطه تاکنون ادامه دارد.

بسیاری آشکارا و با تندترین واژه‌ها او را «طعن» و «لعن» کرده‌اند. در مرگش بعضی «آخوندها مصافحه می‌کردند و به یکدیگر تبریک می‌گفتند.» کسانی بر مرگ او گریسته‌اند و دیگرانی به ستایش او برخاسته‌اند.

آیت‌الله سید محمود طالقانی در مقدمه‌ی خود بر کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله نوشته‌ی آقای نائینی، از اعدام شیخ فضل‌الله و تاثر و دلسردی «علمای طرفدار مشروطه» سخن می‌گوید. می‌دانیم نائینی کتاب خود را در دفاع از «مشروطه» در برابر مخالفان مذهبی مشروطه نوشته است. طالقانی می‌نویسد: «فضلائی که در محضر آن مرحوم بوده‌اند دلسردی ایشان (نائینی) را نقل می‌کنند. علت این هم واضح است: چون دیدند با آن کوشش، نتیجه چگونه گردید! طرفداران استبداد کرسیهای مجلس را پر کردند و انگشت بیگانگان نمایان شد. کشته شدن مرحوم آقا شیخ

فضل الله نوری بدون محاکمه و به دست یک ارمنی که لکه ننگی در تاریخ مشروطیت نهاد عموم علمای طرفدار مشروطیت را متاثر و دلسرد ساخت.^(۴۱)

در جنبش روشنفکری ایران شناخته شده ترین و بحث انگیزترین ارزیابی از نقش شیخ فضل الله نوری و اعدام او، گفته های **جلال آل احمد** است در کتاب **غربزدگی**: «و من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچمی میدانم که به علامت استیلای غربزدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.»^(۴۲)

آل احمد در نسبت شیخ با «مشروطه» و «مشروع» و با اشاره به گفته ای از دکتر **تندر کیا** می گوید: «و من با دکتر **تندر کیا** موافقم که نوشت شیخ شهید نوری نه به عنوان مخالف «مشروطه» که خود در اوایل امر مدافعش بود - بلکه به عنوان مدافع «مشروع» باید بالای دار برود و من می افزایم - و به عنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی. به همین علت بود که در کشتن آن شهید همه به انتظار فتوای نجف نشستند آنهم در زمانی که پیشوای روشنفکران غربزده ما **ملکم خان مسیحی** بود و **طالبوف سوسیال دموکرات قفقازی**».^(۴۳)

از طعنهای «تلگرافی» آل احمد به **ملکم خان و طالبوف** و تاکید او بر «مسیحی» و «قفقازی» بگذریم. **طالبوف ایرانی** ایران خواه پس از سالها کوشش صمیمانه و بی چشم داشت در راه مشروطیت، این زمان دلزده و بدبین نمایندگی مجلس اول را نپذیرفت به تهران هم نیامد و این همه با وجود اصرار انتخاب کنندگان تبریزی. **ملکم** هم سالهای طولانی بود که از ایران دور بود و در رویدادهای مجلس اول نقشی نداشت و در ۱۳۲۶ قمری درگذشت. انتظار فتوا و فتوای نجف هم در مورد مشخص اعدام شیخ دیدیم که محل تردید است زیرا شیخ را روز هشتم مردادماه از خانه اش بیرون آوردند و روز نهم مردادماه به دار کشیدند. آنچه هست شیخ **ابراهیم زنجانی** گفت علمای نجف هم شیخ را مفسد فی الارض شناخته اند اما سواد فتوا برای اعدام که به گفته ای او در همه ای ایران منتشر شده بود در دست نیست. باری پرسش جای دیگری است.

با انقلاب اسلامی، آرای شیخ فضل الله در مخالفت با مشروطیت و دفاع از شرع، بر آئین سیاسی و قانون گذاری ایران، حاکم شد. از شیخ تجلیل شد و بزرگ ترین اتوبان پایتخت به نام او نام گذاری شد. آیا صعود روحانیت سنتی با پرچم «مشروع خواهی» بر فراز دستگاه دولتی و نام گذاری بزرگراه شیخ فضل الله گرد تهران، «علامت استیلای سنت» بر بام سرای این مملکت است؟ به تقاص آن نعلش و به تقاص «استیلای غربزدگی»؟

شاید برای یافتن پاسخی به حقیقت نزدیک تر، نگاهی دوباره به آن «محکمه» و به آن «حکم»

اعدام شیخ، بی‌فایده نباشد.

مجاهدین فتح‌کننده‌ی تهران، طرفداران «حاکمیت ملی» و «مشروطیت» و «قانونیت»، شیخ «مستبد» و «مشروع‌خواه» و «قانون شکن» را در «محکمه» ای محاکمه می‌کنند که چیزی نیست جز «صورت‌سازی» و «ادعانامه» یا «ورقه‌ی الزامیه» ای بر شیخ می‌خوانند که آن هم چیزی نیست جز بیانیه‌ای سیاسی - تبلیغی. بی‌ربط با ادعانامه‌ی قانونی برپایه‌ی حقوق مدرن. سپس، در آمیزه‌ای شگفت از واژه‌ها، باورها و مفاهیم «سنت» و «تجدد»، حکم اعدام شیخ فضل‌الله قرائت می‌شود: شیخ به دلیل ضدیت با «حکومت ملی» مجرم است و به «فتوای» علمای نجف، «مفسد» است. قاضی «محکمه»، مجتهد مشروطه‌خواهی است که مجتهد مشروطه‌خواه را با همان «احکام شرعی» مورد اعتقاد شیخ، محکوم به مرگ می‌کند. رئیس نظمی‌ی کل کشور یفرم به تاکید آل احمد، ارمنی است، تجار مشروطه‌خواه مسلمان در پاسخ وداع شیخ می‌گویند به درک اسفل! و غوغای توده‌ی میدان توپخانه همراه است با سوغات فرنگ: هورا کشیدن و دست زدن.

بدین‌سان «نعش آن بزرگوار» بردار شده به «فتوای شرعی»، علامت استیلا «غرب‌زدگی» بر بام سرای میهن ما نبود.

آن نعش، نماد همه‌ی بدفهمی‌ها، تناقضات و تضادهای درونی، پرخاش تند و بیرونی «سنت» و «تجدد» ایرانی و نیز نماد درهم‌آمیختگی، «هم‌زیستی» و «هم‌خوانی» آرام و مه‌آلود آن دو در فرهنگ و روان و در نهادها و آئین‌های ماست.

نه با مشروطه و اعدام شیخ، «تجدد» و «غرب‌زدگی» بر ما استیلا یافت و نه با انقلاب اسلامی، «سنت» بر «تجدد» غلبه کرده است. تاریخ یک‌صد ساله‌ی ایران، تاریخ چالش پیوسته‌ی «سنت» و «تجدد» هم هست.

«نعش آن بزرگوار» را بر فراز دار شاید بشود در چنین متنی از تاریخ هم بازخوانی کرد. هم از موضع «سیاست» و هم از منظر «حقوق بشر».

منابع و پانویس‌ها:

- ۱- رضوانی، هما- لوايح آقا شيخ فضل الله نوري- ص ۱۹ مقدمه
- ۲- کسروی، احمد- تاريخ مشروطه ايران- ج ۲ ص ۵۳۱
- ۳- ملک‌زاده، مهدی- تاريخ انقلاب مشروطه ايران- کتاب ششم- ص ۱۲۶۰
- ۴- همان- ص ۱۲۵۷
- ۵- رضوانی، هما- همان
- ۶- آیه ۲۲ سوره‌ی مجادله- مهدی الهی قمشه‌ای این گونه ترجمه کرده است: ای رسول هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده‌اند، چنین نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند هرچند آن دشمنان، پدران یا فرزندان و برادران و خویشان آنها باشد.
- ۷- رحیم‌خانی، ناصر- جمهوری خواهی در ایران. پیشینه‌ی تاریخی- نشر باران- ص ۲۸
- ۸- رضوانی، هما- همان- ص ۱۹ مقدمه
- ۹- مومنی، باقر- دین و دولت در عصر مشروطیت- نشر باران- ص ۱۹۷
- ۱۰- هدایت، مخبرالسلطنه- گزارش ایران- ج ۴- ص ۲۸
- ۱۱- مومنی، باقر- دین و دولت در عصر مشروطیت- نشر باران- ص ۲۰۰
- ۱۲- همان- ص ۲۰۲
- ۱۳- همان- ص ۲۰۳
- ۱۴- همان- ص ۲۰۳
- ۱۵- مجلس عالی پس از فتح تهران از سران جنبش گیلان و اردوی بختیاری، روحانیون، تجار، نخبگان سیاسی و نمایندگان اصناف و قشرهای اجتماعی تشکیل شده بود ترکیب گسترده و ناهماهنگی بود. رهبران و تصمیم‌گیرندگان اصلی مصلحت در آن دیدند که آن مجلس، اختیارات را به «هیئت مدیره» ۱۲ نفره واگذار کند. هیئت مدیره با همان اختیارات مجلس عالی و تا انتخابات

و افتتاح مجلس شورای ملی، کشور را اداره کند. تصمیمات هیئت مدیره هم‌چون تصمیمات مجلس شورای ملی لازم‌الاجرا و وزرای کابینه ملزم به پیروی از تصمیمات و دستورات هیئت مدیره بودند. اعضای هیئت مدیره: سپهدار اعظم، سردار اسعد، صنیع‌الدوله، تقی‌زاده، وثوق‌الدوله، حکیم‌الملک، مستشارالدوله، سردار محبی، میرزا سلیمان‌خان، حاجی سیدنصرالله تقوی، حسین‌قلی‌خان نواب، میرزاعلی‌محمدخان تربیت.

۱۶- کرمانی، ناظم‌الاسلام- تاریخ بیداری ایرانیان- پیشگفتار و ویرایش سعیدی سیرجانی- ج ۵- ص ۵۳۰

۱۷- همان- ج ۵- ص ۵۳۰

۱۸- همان- ج ۵- ص ۵۳۰

۱۹- رسول‌زاده، محمد امین- گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه‌ی رحیم رئیس‌نیا ص ۲۵۳، چاپ اول ۱۳۷۷ تهران

رسول‌زاده در اوایل ۱۳۲۷ قمری به ایران آمد. گزارش‌هایی برای روزنامه «ترقی» در باکو تهیه کرد. اندکی پس از رسیدن به تهران تازه فتح شده، در تشکیل و سازماندهی حزب دموکرات ایران و تهیه نظام‌نامه و مرام‌نامه و تعیین خط‌مشی حزبی با سیدحسن تقی‌زاده و حیدرخان عموغلی و دیگران همکاری کرد.

سردبیری ارگان حزب، روزنامه «ایران‌نو» را به عهده گرفت. گذشته از فعالیت در حزب و روزنامه و درج مقالاتی در آن، رسائی چون تنقید فرقه اعتدالیون و رسائل دیگری را نیز به زبان فارسی انتشار داد و در کمتر از دو سال تأثیری چشم‌گیر از جهت نشر و ترویج اندیشه‌های اجتماعی ترقی‌خواهانه و ارتقاء سطح مبارزات و مباحثات حزبی و سیاسی در جامعه ایران برجای گذاشت.

رسول‌زاده پس از انقلاب فوریه روسیه و اعلام جمهوری دموکراتیک آذربایجان در ماه مه ۱۹۱۸، در ۳۴ سالگی نخستین رئیس‌جمهور آذربایجان شد.

پس از سرنگونی جمهوری ملی آذربایجان در آوریل ۱۹۲۰ بدست ارتش سرخ، رسول‌زاده دستگیر شد اما با پا درمیانی استالین از زندان و مرگ نجات یافت. حیدرخان عموغلی پس از دستگیری رسول‌زاده به تمام عناصر متنفذ آذربایجان و در رأس آنها نریمان نریمانف مراجعه می‌کند و می‌گوید یک مو از سر محمدامین نباید کم شود. (نقل از صص ۹-۱۴ پیشگفتار رحیم رئیس‌نیا بر کتاب گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران)

برای آگاهی بیشتر از زندگینامه محمدامین رسولزاده نگاه شود به پیشگفتار کتاب یاد شده.

برای آگاهی از نقش رسولزاده در حزب دموکرات و روزنامه «ایران نو» و دیدگاه‌های ترقی خواهانه و سوسیال دموکراتیک او نگاه شود به کتاب فریدن آدمیت، «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، بخش دهم، دموکراسی اجتماعی و همچنین به پژوهش دیگر آدمیت، کتاب «فکر دموکراسی اجتماعی» بخش «کارنامه فرقه دموکرات ایران» و بخش‌های «در دموکراسی» و «در سوسیالیسم» که بررسی این دو رساله رسولزاده و آراء اوست.

۲۰- ملکزاده، مهدی- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران- ج ۶- ص ۱۲۶۰

۲۱- عاقلی، باقر روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی. ج ۱ ص ۶۵

۲۲- شیخ ابراهیم زنجانی. نماینده‌ی مجلس اول از زنجان، مجلس دوم از تبریز و باز در مجلس سوم و چهارم از زنجان. برای آگاهی از زندگینامه‌ی شیخ ابراهیم زنجانی نگاه شود به کتاب خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی (سرگذشت زندگانی من) به اهتمام غلامحسین میرزا صالح انتشارات کویر. تهران. ۱۳۸۰. خاطرات زنجانی با شرح انتخاب او به نمایندگی مجلس و رسیدن به تهران پایان می‌یابد. هیچ اشاره‌ای به رویدادهای بعدی و از جمله محاکمه شیخ فضل‌الله نمی‌شود.

۲۳- وحیدالملک شیبانی، عبدالحسین- خاطرات مهاجرت، از دولت موقت کرمانشاه تا کمیته ملیون برلن، ص ۷، به کوشش ایرج افشار و کاوه بیات، تهران ۱۳۷۸

۲۴- ملکزاده، مهدی- همان- ص ۱۲۶۸

۲۵- کرمانی، ناظم‌الاسلام- همان- ج ۵- ص ۵۳۵

۲۶- ملکزاده، مهدی- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران- ج ۶- ص ۱۲۵۵

۲۷- ملکزاده. همان- ص ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۸

۲۸- همان- ص ۱۲۷۰

۲۹- همان- ص ۱۲۷۰

۳۰- کرمانی، ناظم‌الاسلام- تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۵ ص ۵۳۵-۶

۳۱- ملکزاده، مهدی- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران- ج ۶- ص ۱۲۷۰

۳۲- رسولزاده، محمدمین - گزارش‌هایی از انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه‌ی رئیس‌نیا ص ۲۷۰-۲۷۱

۳۳- همان، ص ۲۷۲

۳۴- همان، ص ۲۷۱

۳۵- شیخ مهدی فرزند شیخ فضل‌الله نوری، به مشروطه خواهان پیوست، با پدر به مخالفت برخاست، عضو انجمن مخفی کوشندگان مشروطه‌خواه شد، روز توپ بستن مجلس، پیشاپیش گروهی به یاری مجلس شتافت، مدتی در باغشاه در بند بود، بار دیگر به کوشندگان پیوست، ناظم‌الاسلام در یادداشت‌های روزشنبه ۲۸ محرم ۱۳۲۷ قمری می‌نویسد: "آقا میرزا مهدی پسر شیخ فضل‌الله، اجناس و گندم و برنج املاک پدرش را فروخته، پول نقدی دست آورده، سی نفر تفنگچی مهیا و با خود همدست کرده و مخارج آنها را متقبل شده‌است و آنها را برداشته وارد رشت شده‌است و رفته‌است بالای منبر و پدر خود را لعن و سب نموده‌است. و نیز مسموع گردید از رشت تلفن کرده‌اند: یا مشروطیت را بدهید و یا آماده جنگ باشید" (کرمانی، ناظم‌الاسلام- تاریخ بیداری ایرانیان ج ۵ ص ۳۰۰)

نورالدین کیانوری، فرزند شیخ مهدی، در خاطرات خود و هنگام گفتگو از خانواده، گفته‌های ناظم‌الاسلام درباره شیخ مهدی را نقل می‌کند اما عبارت بالای منبر و لعن و سب را تکرار نمی‌کند. شاید به دلایل عاطفی. کیانوری درباره روایت حضور شیخ مهدی پای‌دار پدر و کفزدن می‌گوید: «اینکه می‌گویند پدرم هنگام دار زدن مرحوم شیخ دست می‌زده یک دروغ بیشرمانه است. برعکس، او چند روز پیش از بازداشت شیخ به او گفته بوده که در محافل مشروطه‌خواهان چنین نقشه‌ای برای شیخ مطرح است و به او پیشنهاد کرده بود که به قم برود تا اوضاع کمی آرام شود» (کیانوری، نورالدین، خاطرات نورالدین کیانوری. صص ۳۶-۳۵)

بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که نیاوردن عبارت "بالای منبر" و "لعن و سب" بیشتر برای پذیرفتنی‌تر شدن گفته‌های بالا باشد تا به دلایل عاطفی.

شیخ مهدی در اواخر زمستان ۱۲۹۳ شمسی در تهران کشته شد. به گفته کیانوری، شیخ مهدی، همان روز در خیابان لاله‌زار بالای سکویی می‌رود و علیه روسیه تزاری که ارتش آن شمال ایران را اشغال کرده بوده، سخنرانی می‌کند. شب در کوچه‌ای نزدیک خانه‌اش از پشت او را با تیر می‌زنند.

مصاحبه کننده و ویراستار کتاب خاطرات کیانوری، می پرسد "ولی قول شایع درباره قتل پدرتان این است که مریدان شیخ فضل الله به انتقام قتل شیخ او را کشتند" و کیانوری پاسخ می دهد: "این فرضیه تنها از احتمالات سرچشمه می گیرد." با این همه کیانوری در رابطه با خانواده پدری نکته قابل تأملی را بیاد می آورد و می گوید: «ارتباط ما با خانواده پدری مان در حد ناچیزی، بسیار بسیار محدود، بود. تقریباً همه آنها، بویژه در سالهای اول کودکی من، با ما مانند "مرتدان" رفتار می کردند»

کیانوری همچنین درباره نسبت پدر با پدربزرگش می گوید: «پدرم بعد از مرگ حاج شیخ اعلامیه ای به روزنامه داد و در آن نوشت که من از ارث پدرم هیچ چیز نمی خواهم و از آن ارث چیزی نبرد...»

سپس مصاحبه کننده روایت دیگری از قتل شیخ مهدی را به نقل از خاطرات عبدالله بهرامی، بیان می کند. در این روایت، آقاجان، قاتل شیخ مهدی در بازجوئی تکیه کلامش این بوده که به جهت انتقام خون «آقا» (شیخ فضل الله)، شیخ مهدی را کشته است. یک سال بعد از دستگیری و محکومیت آقاجان، رئیس روسی قزاق خانه، از رئیس الوزراء وقت، درخواست تحویل آقاجان را نمود و او را جزء یکی از هنگ های قزاق به ولایت فرستاد. بهرامی در روایت خود می افزاید از سرنوشت آقاجان اطلاعی ندارد و شاید هم نامش را عوض کرده و آدم مهمی شده باشد! مصاحبه کننده روایت بهرامی را پذیرفتنی تر می داند که به کنایه قاتل شیخ مهدی یعنی آقاجان را عامل روسیه تزاری می داند.

۳۶- تقی زاده، سیدحسن- زندگی طوفانی- ص ۱۵۰

۳۷- دولت آبادی، یحیی میرزا- حیات یحیی- ج ۳- ص ۱۱۱

۳۸- آیهی ۳۳ از سورهی مائده: در قرآن ترجمه بهاءالدین خرمشاهی چنین است: همانا جزای کسانی که با خداوند و پیامبر او به محاربه برمی خیزند و در زمین به فتنه و فساد می کوشند، این است که کشته شوند یا به دار شوند یا دستها و پاهای شان در جهت خلاف یکدیگر بریده شود یا از سرزمین خویش تبعید شوند. این خواری و زاری دنیوی شان است و در آخرت هم عذاب بزرگی خواهند داشت.»

۳۹- همان

۴۰- کسروی، احمد- تاریخ مشروطه ایران- ج ۲- ص ۵۲۸

۴۱- طالقانی، سید محمود- مقدمه کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله- ص ۲۱

۴۲- آل احمد، جلال- غرب زدگی- ص ۷۸

۴۳- همان، ص ۷۸